

بقلم
پروفیسور ولادیمیر منورسکی

فرمانروائی
وقلمرو دیلمیان

ترجمہ:
سر بنک مهندس جہانگیر قاسم نقوی

یادداشت مترجم

رساله حاضر که ترجمه فارسی آن از نظر خوانندگان میگذرد خطاب به ای است که پروفیسور ولادیمیر مینورسکی^۱ در ششم خرداد ۱۳۱۰ (۲۷ مه ۱۹۳۱) در موزه گیمه پاریس^۲، جزو سلسله سخنرانیهای «انجمن تحقیقات ایرانشناسی و هنر ایران»^۳ بزبان فرانسه ایراد کرده است و سال بعد متن آن با تجدید نظری بوسیله مؤسسه انتشارات ارنست لرو^۴ در پاریس انتشار یافت.

مینورسکی در این رساله، دقت خاص، استدراک منطقی و احاطه کامل خود بر مدارک و مراجع را، برای روشن ساختن گوشه بی تاریک از تاریخ ایران توأم باموشگافی و امعان نظری بسیار که خاص خود او میباشد، بکار برده و نتیجه اینهمه تلاش و امعان نظر را باروش اصولی تحقیق، تدوین و تنظیم نموده است که میتواند نمونه ای بارز از روش صحیح و علمی تحقیق تاریخ باشد.

موضوع این رساله چنانکه از نام آن برمی آید، تحقیقی در مورد دیلمیان و قلمرو ایشان است که با وجود آنکه در تاریخ ایران جایی بس بزرگ و شامخ دارد متأسفانه هنوز گوشه های تاریک در آن بسیار است و کتاب نفیس شهریاران گمنام (بخش نخست) تألیف دانشمند فقید سید احمد کسروی^۵ هم با تمام نفاستش، باز در این خصوص رسا و کافی نیست زیرا کسروی در کتاب خود بیشتر بشرح شجاعت و جنگ آوری دیلمیان پرداخته و تلاش اصلی خود را بر تحقیق و یافتن شهریاران این سرزمین که تا آنروز شناخته نبودند گذارده است و گرچه در این راه، نتایج ارزنده و شایان توجهی هم بدست آورده است

1 — Vladimir Minorsky

2 — Musée Guimet

3 — Société des Etudes iraniennes et de l'art Persan.

4 — Ernest Leroux.

ولی باید گفت که موشکافی در مورد پیوستگی نژادی، زبان، قلمرو حکومتی، زندگی، آداب و رسوم دیلمیانرا و نیز اینکه آیا این ناحیه و ساکنان آن منشاء چه اثری در تاریخ ایران بوده و چه نقشی در استقلال ایران و مخالفت با اعراب داشته اند باید در رساله حاضر خواند.

بدین ترتیب رساله دیلمیان در حقیقت مانند اثر دیگر مینورسکی یعنی رساله «طرح يك تاريخ نادر شاه»^۱ که اساس و مبنای تدوین کتاب نفیس **لنگهارت** بنام «تاریخ نادر شاه» شد، خود طرحیست از يك تاريخ دیلمیان که تا کی و چه زمان و بوسیله چه کسی، تألیف جامعی بر اساس آن تدوین گردد. و اما پیش از ارائه متن رساله دیلمیان واجب است گفته شود، این رساله در سال ۱۳۳۹ بفارسی ترجمه شده بود ولی بدلائلی که ذکر آن مفید فایده‌تی نیست انتشار آن بعد از تعویق افتاد تا حال که مجله **بررسیهای تاریخی** انتشار آن را بمناسبت درگذشت مؤلف دانشمند آن و بمنظور تقدیر از یک عمر خدمت او بفرهنگ و تاریخ ایران شایسته دانست

سرهنگ مهندس جهانگیر قائم مقامی

۱- به ترجمه احوال مینورسکی در همین مقدمه رجوع شود

ترجمه احوال مؤلف

ولادیمیر فنودورویچ مینورسکی ۷ ایرانشناس و محقق مشهور روسی در پنجم فوریه ۱۸۷۷ میلادی (۲۱ محرم ۱۲۹۴ قمری مطابق با ۱۷ بهمن ۱۲۵۵ شمسی) در قصبه کرچوا^۸ واقع در ساحل رودخانه ولگا متولد شد و از زادگاه او امروز اثری نیست زیرا در قعر دریای مسکو فرورفته است.

مینورسکی تحصیلات مقدماتی و عالی خود را در مسکو تمام کرد و در سال ۱۹۰۰ در رشته حقوق فارغ التحصیل گردید. سپس سه سال در مؤسسه لازارف بفرآ گرفتن زبانهای شرقی پرداخت و سرانجام در سال ۱۹۰۳ وارد خدمت وزارت امور خارجه روسیه شد و سال بعد (۱۹۰۴) با سمت جنرال قونسول بایران آمد و در تبریز مقیم گردید. او تا سال ۱۹۰۸ در ایران بود، آنگاه بروسیه و ترکستان رفت و بار دیگر در ۱۹۱۳ بایران بازگشت و این بار در سفارت روسیه در تهران بخدمت مشغول شد. مقارن این ایام اختلافات مرزی بین ایران و عثمانی بشدت خود رسیده بود و کمیسیون مختلطی مرکب از نمایندگان انگلستان و روسیه و دولتین ایران و عثمانی برای تحدید حدود دولتین از بندر فاو تا آارات بطول در حدود دوهزار کیلومتر تعیین گردید و مینورسکی در این کمیسیون به نمایندگی امپراطوری روسیه منصوب شد. در این مأموریت، مینورسکی در بسیاری موارد بحق جانب دولت ایران را گرفت و ولی کمیسیون مزبور با آارات نرسیده بود که جنگ جهانی اول در گرفت و ناگزیر کمیسیون تعطیل شد و پس از آن در سال ۱۹۱۷ انقلاب روسیه بوقوع پیوست و مینورسکی که در آن موقع در سفارت روسیه در تهران بود، چون بارزیم انقلابی موافق نبود به پاریس رفت و در مدرسه السنه شرقی آنجا بتدریس زبانهای شرقی پرداخت و از سال ۱۹۳۲ در مدرسه مطالعات شرقی لندن بکار پرداخت و در سنه ۱۹۳۷ کرسی استادی زبان فارسی با و تفویض شد و بالاخره بسال ۱۹۴۲ بازنشسته گردید ولی بیکار نشست و به تحقیقات نفیس خود در باره مسائل مختلف ایران

7 — Vladimir Feodorovich Minorsky

8 — Korcheva

۹- ر. ک. بنامه تیمسار سپهبد جهانبانی در شماره سوم سال نوزدهم مجله نیما

سرگرم بود تا اینکه سرانجام پس از ۸۹ سال زندگی در ۲۵ مارس ۱۹۶۶ (۵ فروردین ۱۳۴۵) درگذشت.^{۱۰}

مینورسکی از محققان و ایران شناسان بنام است. مطالعات و تحقیقات او در مورد تاریخ و جغرافیا و زبان ایران از مدارک مستند و مراجع موثق اهل تحقیق میباشد. وی بایران بی اندازه علاقمند بود و آن را میهن دوم خود می دانست.^{۱۱}

مینورسکی بزبانهای روسی، فرانسه، انگلیسی، ایتالیائی، آلمانی، لاتین، یونانی، عربی، فارسی، ترکی، ارمنی و گرجی آشنا بود و به همه این زبانها مینوشت و میخواند ولی بطور کلی آثار او به زبان روسی، فرانسه و انگلیسی است.

تألیفات مینورسکی تا سال ۱۹۱۷ بزبان روسی و از آن پس تا سال ۱۹۳۰ بفرانسه و از سال ۱۹۳۱ تا پایان عمر به انگلیسی نوشته شده است و شماره آثار و تألیفات او در حدود ۲۲۰ مقاله و کتاب و رساله میباشد^{۱۲} که معدودی از آنها را در اینجا نام می بریم:

۱- طرح يك تاريخ نادر شاه (۱۹۳۴) که توسط مرحوم رشید یاسمی بفراسی ترجمه و بسال ۱۳۱۳ بچاپ رسیده است.

۲- ترجمه انگلیسی حدود العالم بساحواشی و توضیحات کافی و مفصل (۱۹۳۷).

۳- حواشی و تعلیقات بر رساله تذکرة الملوك که در بساب دستگامهای اداری و دولتی و تأسیسات دیوانی در عهد صفویه است، بانگلیسی (۱۹۴۳) - این کتاب توسط آقای مسعود رجب نیا بفراسی ترجمه شده است.

۱۰- خطابه سناتور تقی زاده مندرج در مجله راهنمای کتاب شماره اول سال نهم و مجله ینما شماره دوم سال ۱۹

۱۱- مقاله آقای سید محمد علی جمال زاده در مجله ینما شماره دوم سال نوزدهم

۱۲- ر.ک. به سخنرانی استاد مینوی که بمناسبت درگذشت مینورسکی در دانشگاه تهران ایراد نموده اند و در مجله راهنمای کتاب شماره اول سال نهم و مجله ینما شماره دوم سال نوزدهم بچاپ رسیده است.

- ۴ - رساله‌ای در باب سفرنامهٔ ابودلف تألیف در ۱۹۵۵ و این سفرنامه توسط آقای طباطبائی بفارسی ترجمه شده است .
- ۵ - ایران در سنوات بین ۱۴۷۸ و ۱۴۹۰ (۱۸۳ تا ۱۸۹) با ترجمهٔ خلاصهٔ کتاب عالم آرای امینی - بانگلیسی (۱۹۵۷)
- ۶ - مقالهٔ عوامل جغرافیائی در هنر ایران .
- ۷ - مقالهٔ جنگهای رومیان و بوزنطیان در آذربایجان .
- ۸ - ایران در قرن پانزدهم .
- ۹ - تاریخ تبریز که مقالهٔ مبسوطی از دائرةالمعارف اسلامی بوده و توسط آقای عبدالعلی کارنگ بفارسی ترجمه شده است .
- ۱۰ - وبالاخره رسالهٔ حاضر بنام فرمانروائی و قلمرو دیلمیان (فرانسه) که در سال ۱۹۳۲ بچاپ رسیده است .
- بنابراین بادر گذشت مینورسکی، بقول استاد مینوی «یکی از بزرگترین و عالم‌ترین و پرکارترین و بانشاط‌ترین مستشرقین از میان رفته است و مسلماً خالی ماندن عرصهٔ مشرق‌شناسی و ایران‌شناسی را از مثل اوئی بزودی حس خواهیم کرد.»

فرمانروائی و قلمرو دیلمیان

مقدمه مؤلف ۱

ناحیه دیلم^۲ نسبت به مردمانی که در آن سکونت داشته‌اند، شاید کمتر گمنام و ناشناخته باشد و اگر ناحیه کوچک دیلمان^۳ هم که امروز در سرزمین کیلان و در جنوب شهر لاهیجان واقع است خود باز مانده کوچکی از سرزمین بزرگ دیلمستان و جزئی از قلمرو فرمانروائی دیلمیان نباشد، باز تشابه لفظی بین نام دیلم و ناحیه دیلمان پیش از هر چیز توجه را بدان جلب مینماید.

راجع به دیلمیان و اهمیت آنها در تاریخ ایران، اندک زمانی بیش نیست که بر اثر انتشار کتاب ابن مسکویه تاریخ نویس خاندان بویه^۴، اطلاعات بالنسبه

۱ - پاورقی و حواشی از مؤلف است جز آنچه بنام مترجم مشخص گردیده و مطالبی هم که بین دو قلاب [] گذاشته شده از مترجم است.

۲ - کلمه دیلم باین صورت مأخوذ از رسم الخط عربی نام اصلی آن است که تلفظ آن محتملا دلم Delam و یا Delim دلیم بوده است.

۳ - ناحیه دیلمان در ارتفاع ۱۴۰۰ - ۱۳۰۰ متری سطح دریا و بین کوهستان تالش کوه که آنرا در شمال از لاهیجان و قله مرتفع دلفک که مشرف بر ساحل راست رودخانه سفیدرود است جدا می‌سازد، واقع است. احتمال می‌رود نام دلفک مأخوذ از نام قدیم دربیک باشد.

۴ - منظور کتاب تجارب الامم است نسخه که عکسی مجلدات تا ۶ آن جزو انتشارات اوقاف کتب بچاپ رسیده و مجلد است ۵ و شش تا پایان آن هم بوسیله ه. آ. آرمروز H. A. Amodcz و د. سی. مارگولیوت D.S. Margoloth ترجمه و تحت عنوان «افول خلافت عباسیان» (شامل ۲۹۵ تا ۳۹۳ قمری مطابق ۹۰۷ تا ۱۰۰۲) منتشر شده است که مرجع و ماخذ، بوده و در همه جا با متن عربی مطابقت شده است. بهمچنین لازم است از کتاب نفیس و دقیق دانشمند ایرانی سید احمد کسروی بنام شهریاران گمنام (سه جلد) چاپ تهران سالهای ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸ که در آن از سلسله شهریاران ایرانی در شمال غربی قبل از ظهور سلجوقیان صحبت کرده است باین نام برد.

دقیق و روشنی بدست آمده و تاریکی‌هایی از آن روشن شده است .
تجدید حیات سیاسی و اجتماعی ایران که بایپدایش خاندان سامانی (۲۶۲ تا ۳۹۰ قمری مطابق با ۲۵۴ تا ۳۷۸ خورشیدی و مطابق با ۷۸۵ - ۹۹۹ میلادی) در دورترین قسمت شرقی ایران صورت گرفت، هر چند موجب شد زندگی و تحولات ایران غربی برای نسل‌های بعد در ابهام‌مازند، معمه‌ها نتوانست اهمیت و اعتبار خاندان بویه را بکلی از خاطرها محو نماید ولی بستگی‌های آن هم با عنصر دیلمیان که بویه‌ها خود از آن بوجود آمده‌اند، هنوز باندازه کافی روشن و معلوم نشده است .

بنابراین، احوال این قبیله ایرانی که در میان سالهای $\frac{۳۱۶}{ق}$ و $\frac{۴۴۶}{ق}$ $\frac{۳۰۷}{خ}$ و $\frac{۴۳۴}{خ}$

(۹۲۸ و ۱۰۵۵ میلادی) دامنه قدرت و استیلای خود را بر سرزمینی پهناور از اقیانوس هند تا حدود سوریه گسترده بودند شایان امعان نظر و توجه بسیار است و چون بنای مطالعات خود را بر این اساس نژادی بگذاریم سعی ما بر این خواهد بود که بخصوص نشان دهیم دیلمیان، زمانی بیش از یکصد سال، چگونه در سراسر خطه پهناوری از ایران واقع در مغرب بیابان بزرگ مرکزی، پرچمدار ایرانیّت بوده‌اند .

= ۱ =

پیش از هر چیز لازم است از سرزمین دیلمستان سخن بگوئیم.
در سده چهارم هجری (دهم میلادی)، زمانی که قدرت خاندان بویه در اوج و اعتلاء میبود نام دیلم بر سرتاسر شهرستانهای ساحلی جنوب دریای خزر اطلاق میشد چنانکه جغرافی نویس بزرگ اسلامی مقدسی ($\frac{۳۷۵}{ق}$ $\frac{۳۶۴}{خ}$ مطابق با ۹۸۵م) در تحقیقات نفیس خود راجع به نامها و اصطلاحات جغرافیائی در زیر عنوان دیلم تمام منطقه ساحلی جنوب دریای خزر را نام میبرد ° با

۵ - مقدسی پنج ناحیه از دیلمستان را بدین شرح نام می برد : قومس ، گرگان ، تیرستان ، دیلمان و خزر (جلد سوم صفحات ۳۵۳ تا ۳۷۴ چاپ گوج Goje)

وجود آن ناحیه اصلی دیلم که مهد حقیقی دیلمان است منطقه‌ای بوده است کوهستانی که مدخل گیلانرا تشکیل می‌داده است.^۶

آنهائی که از تهران بسوی دریای خزر می‌روندناگزیرند از شکافی عظیم که رودخانه سفیدرود در آن از جانب دامنه‌های جنوبی البرز بطرف شمال جاریست بگذرند. راه آنها بعد از گذشتن از قزوین، از موانع دیگری که فلات مرکزی ایرانرا از حوزه سفیدرود جدا میکند میگذرد و پس از آن بسوی پل جالب توجه منجیل سرازیر میگردد که در پائین‌تر از ملتقای سفیدرود و شاهرود و در بالادست تنگه‌یی واقع است که آب حاصل از این دو رودخانه از میان آن و از درون رشته اصلی کوههای البرز جریان دارد. در همین قسمت یعنی در ارتفاعات جنوبی البرز که آبهای ارتفاعات اصلی بطرف شمال جاریست جزئی از سرزمین دیلمستان واقع بوده است ولی دیلمان خود در آبریز شمالی البرز، در مناطق کوهستانی بین سفیدرود و کناره چپ رودخانه چالوس (که پس از طی تقریباً ۱۸۴ کیلومتر در خاور مصب سفیدرود بدریا میریزد^۷) نیز سکونت داشته‌اند و برخلاف آنها، قسمت هموار و مردابی ساحل دریا، در تصرف طائفه گیل‌ها بوده که نام سرزمین گیلان مأخوذ از اسم آنهاست

۶ - استخری این ناحیه را «الدیلم المحض» (ص ۴۲) و مؤلف حدود العالم (تألیف بسال ۳۷۲ هجری و ۹۸۲ میلادی) «دیلم خاصه» نام برده‌اند (نسخه عکسی چاپ بارتله لنینگراد ۱۹۳۰ برک ۳۰)

[در نسخه فارسی: حدود العالم چاپ دکتر ستوده س ۱۴۸]

۷ - بر حسب نوشته استخری (صفحه ۲۰۴) [نسخه فارسی] مقر پادشاه دیلم در رودبار (واقع بر ساحل چپ سفیدرود) بوده است و بعقیده مقدسی (صفحه ۳۶۰) مرکز این ناحیه (قصبه، شهرستان) بروان و دیگر نواحی مسکونی: مستحکه سمیرم در دهستان سلاروند (خرابه‌های امروزی سمیران واقع در ۳ فرسنگی بالادست منجیل)، شهر خشم (مرکز دیس علویان) شهر طارم (دهستان امروزی طارم) و دهستان طالقان (بر ساحل شاهرود) و مرکز این ناحیه اخیر، شهرستان و در شمال شرقی الموت بوده است جهانگرد و معتمد بر حرارت ما بانوف. استارک Stark^۸ که در سال ۱۹۳۱ از منطقه دیلمستان دیدن کرده است - اهمیت این خرابه‌ها را برای من تشریح و تأیید نمود. مرکز گیل‌ها دولاب بوده است و مقدسی بانظری وسیعتر، ری را نیز ضمیمه قلمرو دیلمستان و بزرگترین شهر آن سرزمین میدانند (صفحه ۲۰۷)

ناحیه کوهستانی دیلم از نظر آب و هوا نسبت به منطقه مردابی و تبخیز گیلان و همچنین نسبت به فلات مرکزی که دارای آب و هوای خشک و ناراحت کننده است مزایایی فراوان دارد. این سرزمین که بگفته مقدسی «نه چندان وسیع و نه چندان زیباست» نژادی نیرومند و پرنفوس، با تهور و شجاعتی فوق العاده (جلادته عجبیه) و در عین حال بردبار، در خود پرورده است که جلال منظری جالب و ریش زیبا از مشخصات ظاهر آنها بوده است.

یک منبع عرب ذکر میکند که دیلمیان چهره‌ای سرخ و سفید (اشقر) داشته‌اند.^۸ علاوه بر موه‌های بلند و درهم ریخته دیلمیان در تمام ادوار، موضوع استعارات شاعران شده است و همان شاعران به تصریح گفته‌اند دیلمیان دارای کلاه‌های سیاه بوده‌اند.^۹

- ۲ -

گفتگو در اصل و نسب اولیه و قدیم این قبیله کوهستانی بسیار دشوار است.^{۱۰} تنها میدانیم در ولایات ساحلی دریای خزر، در زمانهای باستانی مردمانی که احتمالاً ایرانی نبوده‌اند، مثل تپورها، امردها و غیره سکونت داشته‌اند و شاید دیلمیان هم از بستگان این قبایل و یا از اعقاب یکی از این دسته مردمان بوده‌اند.

استخری جغرافی نویس قرن چهارم هجری (دهم میلادی) در سال $\frac{340}{331}$ ق

(۹۵۱ میلادی) تصریح میکند که زبان دیلمیان بازبانهای عربی و فارسی و

۸ - سیرت عشر ۳۶۰ صفحه ۲۹، نقل از کتاب گلدزیر GOLDZHER

STUDIEN درس ۲۶۸ جلد یکم میگوید اشقر یعنی رنگ سفید پوست است (؟)

۹ - مقدسی (صفحه ۳۶۰ و ۳۶۸ و در نسخه افول عباسی ج ۲ ص ۱۴۱) در مورد قناعت

دیلمیان - و خاقانی میگوید:

روی دیلم دیدن از غم موی ژوپین شد مرا همچو موی دیلم اندر هم شکست اعضای من

(مجله آسیائی سال ۱۸۶۵ جلد پنجم صفحه ۳۴۶) و نیز نظامی در باره کلاه

دیلمی آنرا به شب تشبیه میکند - نوعی از آلات موسیقی دیلمی نیز تصور بوده که نوعی از

ماندولین است و مسعودی در مروج العذب (جلد هشتم ص ۹۱) از آن نام برده است

۱۰ - به کتاب شهرداریان گهنام تالیف مرحوم سید احمد کسروی بخش نخستین صفحه ۱ نیز

رجوع شود (مترجم)

آرامی تفاوت کلی دارد و نیز می نویسد در کوهستان دیلمستان قبیله ای هم موجود است که زبان ایشان بازبان دیلمیان و گیل ها فرق دارد ۱۱.

وجود بازمانده هایی از زبانهای قدیمی بصورت پراکنده امکان پذیر بوده است اما قدر مسلم اینکه در دوره اسلامی اغلب دیلمیان ایرانی شده بودند و این مطلب از نامهای ایشان که میشناسیم برمیآید مثل: ما کیرد، ماکان، مافنه، و هسودان، مردوست، مرداویج (بمعنی کسیکه بمردان میآویزد و حمله میکند) لشکرستان، لشکرروز، و نداد خورشید، و شمگیر (بمعنی گیرنده بلدرچین) گورگیر (گیرنده خرو حشی)، اسفار (سوار)، شیر اسفار، بیل سووار (میر آخور سلطنتی)، شیرزیل (شیردل) و امثال آن.

تحقیق از نظر زبان شناسی در ریشه نامهای سرزمین دیلمیان (مثل اسم پوردسر به معنی سرپل که در این کلمه پورد بمعنی پل فارسی است) مؤید این فکر و نظر میشود که زبان دیلمیان در دوره تسلط اعراب گویشی ایرانی از گویشهای شمال ایران و بسیار نزدیک بزبان فارسی که گویش ناحیه جنوبی ایران (فارس) میباشد میبوده است ۱۲. و لامحاله مردمان فارسی زبان در فهم و استنباط این گویش محلی، دشواریهایی داشته اند همچنانکه امروز هم در مورد گویشهای کردی و گیلکی همین دشواریها موجود است.

= ۳ =

پلیب Polybe در سده دوم قبل از میلاد از مردمانی بنام دیلی مائی بوئی

۱۱ - استخری صفحه ۲۰۴ و ابن حوقل صفحه ۲۶۷

۱۲ - اسامی دیلمی زئنب [بضم اول و فتح دوم و سوم] و سرمس که تئوفیلاکت سیموکاتا Théophylacte Simocatta ذکر می کند نیز شکل ایرانی دارند. در میان مورخان عرب هم کلماتی دیلمی ولی منفرد دیده میشود مثل لوك [بروزن تور] بمعنی خوب (مقدسی ص ۳۵۹ و همچنین مقایسه کنید با کلمه لوك کردی بمعنی مرد جوان و پسر بچه)، او شتم [بضم اول و سوم و چهارم] رسکون دوم و آخر [بمعنی فریاد جنگی دیلمیان که در فرهنگهای فارسی آنرا بمعنی شدت و حدت معنی کرده اند. بعقیده ابن خلکان (ترجمه سلان Slane ج ۲ ص ۲۶۳) نام شاپوشتی هم در اصل دیلمی است (افول عباسی ج ۱ ص ۳۰۱) ولی با احتمال قوی این کلمه از نام شاپوشت که معلیست مشتق شده. پاره ای آثار از لهجه های شمال غربی که در زبان فارسی یافت میشود بی گمان از لهجه و زبان دیلمی گرفته شده است مثل ژوبین

Delymaïoi نام برده است و بطلمیوس جغرافی نویسن قرن دوم بعد از میلاد نیز سرزمین دلی مائیس را می‌شناخته است.

بطوریکه بنظر میرسد این ناحیه هرگز بتصرف قطعی پادشاهان قدیم ایران (هخامنشیان، پارت‌ها، ساسانیان) در نیامده است^{۱۳} ولی دیلمیان خود داوطلبانه بطور مزدور در سپاهیان پادشاهان ایران خدمت میکرده‌اند و بدین مناسبت است که رومی‌ها که از سده چهارم تا سده هفتم میلادی مستمراً با ایرانیان در جنگ بوده‌اند^{۱۴} از سربازان دیلمی در ارتش ایران نام برده‌اند^{۱۵}.

دیلمیان برای امور خاص خود نیز بار دو کشی‌هایی حتی بنقاط دور دست مبادرت میکرده‌اند چنانکه یاقوت حموی در مجلد دوم کتاب خود (صفحه ۷۱۱) از وجود محلی بنام دیلمستان در شهر زور نام میبرد که در زمان سلطنت شاهان قدیم ایران هنگامیکه دیلمیان بجانب جلگه بین‌النهرین پیش میرفته‌اند آنرا بمنظور تأسیس یک پایگاه نظامی و تمرکز غنائمی که از تاخت و تازهای خود بدست آورده بودند مورد استفاده قرار داده‌اند.

۱۳ - از آغاز سده ششم میلادی (سده اول) چنین بنظر می‌آید که دیلمیان تابع ساسانیان بوده‌اند. مارکوارت Marquart در کتاب ایران‌شهرس ۱۲۶ می‌نویسد نماینده پادشاهان ساسانی در دیلمستان عنوان وهریز داشته و بلاذری دیلمیان را بادربار خسرو پرویز مربوط میدانند (ص ۲۸۰)

۱۴ - منظور امپراطوری روم شرقیست که پایتخت آن در بیزانس بوده است (مترجم)
 ۱۵ - در کتاب ایران‌شهر تألیف مارکوارت مجموعه‌ای از اطلاعات از مورخان یونانی دیده میشود (ص ۱۲۶-۱۲۷) و در داتا مره المعارف حقیقی تألیف پولی ویسوا Pauly (جلد چهارم ستون ۳-۲۴۳۲ مقاله و سیاخ Weissbach)

آکائیس میگوید دیلمیت‌ها بزرگترین اجتماعی هستند که در بین ساکنان مرزهای ایرانی در (یک کلمه ناخوانا) دجله سکونت دارند. پروکوپ Procope معتقد است دولومیت‌ها Dolomites از بربرها هستند که با آنکه در میان ایرانیان زندگی میکنند از ایرانیان فرمانبرداری نکرده‌اند. [در این مورد به صفحه ۳۰۲ بخش ۱ شهریاران گمنام هم رجوع شود - مترجم]

آنچه مسلم است دیلمیان در میان خود امرائی داشته اند ، زیرا میدانیم در زمان فتح مسلمانان ، رئیس آنها بنام موتا (یا مورخا) ^{۱۶} در ساحل رودخانه واجرود ^{۱۷} (بین همدان و قزوین) در برابر اعراب مقاومت کرده و از آنچه پیداست موتا صاحب مقام بزرگی بوده است زیرا میدانیم که سایر رؤسای ولایات ساحلی دریای خزر در این مبارزات همه وقت از او تبعیت میکرده اند .

تشکیلات داخلی دیلمیان شبیه سازمانهای قبیله ای و عشایری که متکی بقدرت و اختیارات رؤسای هر خانواده و قبیله میباشد بوده است چنانکه دانشمند بزرگ بیرونی بر ناظرالاتروش علوی (مقصود حسن الاتروش است که در حدود سال ۳۰۲ ق مطابق ۹۱۴ میلادی میزیسته) ایراد کرده که او تشکیلات قدیم دیلمیان را که از زمان پادشاه افسانه ای ایران فریدون ، معمول و اساس آن مبتنی بر وجود بزرگ خانواده و رئیس قبیله بوده بر همزده و روش همکاری یاغیان با مردم را معمول نموده است ^{۱۸} .

اطلاعات موجود در خصوص کیش دیلمیان بسیار نارساست . آئین زردشتی و محتملا مسیحیت در میان ایشان رسوخی نداشته است اما مسعودی بتصریح ذکر نموده که در دیلم کسانی بوده اند که از هیچیک از مذاهب دنیا آگاهی نداشتند ^{۱۹} و سایر نویسندگان اسلامی مینویسند در میان دیلمیان رسوم و عادات مختلف و بسیاری معمول بوده است . بر حسب گفته مقدسی دیلمیان در زناشوئی بین خود سخت متعصب بوده اند یعنی همیشه با افراد قبیله خود

۱۶- صحیح همان مونا است و در مجلد یکم شهریاران گمنام هم در پنج موضع نام آن آمده است که در چند مورد بر اثر اشتباه حروفچین تو ما ضبط شده ولی سرانجام در فهرست اعلام کتاب صحیح است . مترجم

۱۷- مرحوم کسروی در صفحه ۸ مجلد یکم شهریاران گمنام نوشته است واجرودجایی بوده میان همدان و قزوین و حال آنکه بنا بر نظر مینورسکی و همچنین بطوریکه از ظاهر خود کلمه نیز برمی آید واجرود رودخانه ای بوده است . مترجم .

۱۸- آثار الباقیه صفحه ۲۲۴ می نویسد : « وقد ازال الناظرالاتروش ذالك واعاد اشترك المرء مع الناس فی الكذخداهیة . »

۱۹- مروج الذهب کتاب نهم صفحات ۸ و ۷ و ۶ و ۵ و ۴ و ۳ و ۲ و ۱

از دواج میس کردند چنانکه مقدسی خود روزی بچشم دیده است مردی از دیلمیان زنی را که بایک بیگانه ازدواج کرده بود با شمشیر دنبال میکرده تا او را بکیفر این گناه مجازات کند.

از این نظر دیلمیان نسبت بهمسایگان گیلانی خود که برسوم و سنن خویش پای بند نمیبودند اهمیت و مزیت فراوانی داشته اند بعلاوه زنان دیلمی با مردان خود برابر و در امور و شؤون مختلف دارای همان حقوق مردان میبودند ۲۰.

در روزهایی که بازار عمومی بوده ، دیلمیان در برابر نظر همگان به نمایش های ورزشی مانند کشتی گیری و زور آزمائی میپرداختند و غالب نویسندگان از سوگواری هائی که دیلمیان برای مردگان خود میکرده اند سخنها گفته اند و ما در این باره باز در جای خود سخن خواهیم گفت ۲۱.

= § =

قزوین تا زمان ساسانیان قلعه مستحکمی در برابر دیلمیان بوده و دژ چالوس هم ، در مشرق دیلم ، اهمیت فراوانی داشته است و تقویت این نقاط حساس بمنظور جلوگیری از تجاوز قبایل و مردمان سرکش و ناهمطیع برای مسلمین بسیار لازم میبود ولی در کوهستانهای چالوس و آنسوی تراز آن ، که بیشتر دیلمیان در آن نقاط زندگی میکرده اند هیچگاه اهالی سر باطاعت فرود نیاوردند ۲۲.

۲۰- افول خلفای عباسی ج ۳ ص ۳۱۳ (در شرح وقایع سال ۳۸۸) می نویسد :
 « زمانی در آغاز و قدرت تصمیم و دوستی در قضاوت و شرکت در امور همانند مردان بودند .
 ۲۱- مقدسی ، صفحه ۳۶۸ و حدود العالم عکسی بزرگ b ۲۹-۳۱a که حاوی مطالب بسیاری در مورد عادات و رسوم دیلمیان میباشد . (به شماره ۵۱ هم رجوع شود)
 [حدود العالم چاپ دکتر ستوده ص ۱۴۹- ص ۱۵۰]

۲۲- ابن رستا صفحه ۱۵۱ که بگفته او قلاع و مستحکماتی که برای جلوگیری و مقابله دیلمیان ساخته شده بود عبارت بودند از چالوس (رباطی) که بوسیله مسأون ساخته شده و دیگر موزن که محتلا همان کلار واقع در یک منزلی مغرب چالوس بطرف کوهستان بوده است (طبری در ج ۳ ص ۱۵۲۴ و مسعودی در مروج الذهب ج نهم صفحه ۵ و استخری در ص ۲۰۶)
 و در مورد اهمیت قزوین به ماخذ و مدارکی که شورز Schwarz در کتاب -
 IRAN im Mittelalter صفحه ۷۰۷ ذکر نموده مراجعه شود.

سرزمین کوهستانی دیلمیان اگرچه از نظر جغرافیائی منطقه‌یی نبود که نتوان بدان دست یافت معینا لشکر کشی های فراوان علیه دیلمیان بنسبجه ثابت و قطعی نرسید و در این مورد چنانکه نقل میکنند حجاج معروف نقشه‌یی از سرزمین دیلم تهیه کرده و آنرا بامیر دیلمی نشان داده بود تا بداند چون اسرار سرزمین او کشف شده مقاومت او دیگر بیهوده است ولی دیلمیان بابی اعتنائی بدان نقشه نگریسته و گفتند « ای امیر این نقشه کامل نیست زیرا سوارانی که این کوهستان را نگاهبانی میکنند در آن دیده نمیشوند ». ۲۳

مورخ معاصر سید احمد کسروی^{۲۴} در مورد دیلمیان در عبارتی که خالی از مبالغه نیست میگوید: « مسلمین توانستند تا کرانه های رودخانه لوار Loire فرانسه پیش روند و حال آنکه این عده اندک همچنان در برابر آنها مقاومت میکردند^{۲۵} با وجود این احوال مسلمین با روشی مسالمت آمیز بر سرزمین دیلم راه یافتند و برخی از اعقاب علی علیه السلام (علویان) از بیم کشته شدن بدست عباسیان بدیلم پناه جستند (۱۷۵ق مطابق ۷۹۱ م) و دیلمیان آنان را بمنزله متحدینی واقعی در مخالفت با خلفای بغداد در میان خویش پذیرفتند.

۲۳- ابن الفقیه س ۲۸۳ ذکر سواران (فرسان) بسیار غیر منتظره است (به بخش ۱۴ همین رساله نگاه کنید). درست است که در کتاب افول خلافت عباسی (ج ۳ ص ۴۲۷ و ص ۴۲۳) از سوار نظام دیلمی و ترک ذکر کرده است ولی در حقیقت عبارت از پیاده نظامی بوده است که بر شتر و قاطر سوار میشده اند. [کسروی نیز موضوع صعبت حجاج و دیلمیان را بنقل از ابن فقیه ذکر نموده است. ص ۱۳ بخش نخست]

۲۴- چون تدوین این رساله در سال ۱۹۳۱ (۱۳۱۱ شمسی) و پیش از کشته شدن کسروی بوده است مینورسکی از کسروی بعنوان مورخ معاصر نام برده است. (مترجم)

۲۵- کسروی: بخش نخست صفحه ۶ را برخلاف گفته کسروی، اعراب فقط اندک زمانی در حوزه رودخانه لوآر ماندند و در سال ۷۵۹ میلادی (۱۴۱-۱۴۲ شمسی) از ناربن Narbonne نیز حتمی رفته بودند.

[عین عبارت کسروی در این مورد چنین است: «... مسلمانان کوههای پیرنه را در - نوردیده و تا کنار رود لوآر در خاک فرانسه بتاخت و تاز می برداختند و سرتاسر اروپا از سهم و رعب ایشان می لرزید. با اینحال چگونه بود که در گوشه‌ای از ایران یکمشت مردم کوهستانی را زبون و رام ساختن نمیتوانستند» ص ۶-۷ بخش نخست شهر ایران گمنام. (مترجم)]

از سال ۲۵۰ ق مطابق با ۸۶۴ م بعد، این پیشوایان [علویان] در وجود آوردن و تشکیل مرکز نوینی برای مخالفت و دشمنی با خلفای بغداد و همچنین مقاومت در برابر سلسله های امرای خراسان که بتازگی خود را از قیمومت خلفا آزاد کرده بودند سعی داشتند دامنه قدرت و سلطه خود را در ولایات ساحلی دریای خزر گسترش دهند نقش مهمی را در دیلم بازی کرده اند.

= ⊙ =

برای اینکه اهمیت دیلمیان در تاریخ ایران بهتر روشن شود لازم است بطور خلاصه بتاريخ و سرگذشت ایران و ایرانی از قرن اول هجری (قرن هفتم میلادی) نظری بیاندازیم:

آخرین توفیق های شاهنشاهی ایران مربوط بحدود سال ۶۱۴ مسیحی ۲۶ است یعنی هنگامیکه ارتش ساسانیان که در حال تصرف یمن میبودند تا فلسطین، مصر و قسطنطنیه پیشرفته بودند.

در حدود سال ششم هجری (۶۲۸ میلادی) دفعه کلیه این توفیق ها بوسیله هراکلیوس امپراتور بیزانس که آذربایجان را اشغال کرد و آتشکده بزرگ گنزک را آتش زد نقش بر آب گردید ۲۷.

خسرو دوم شاهنشاه ایران که بر اثر شورش پسرش شیرویه از سلطنت برکنار شد، در زندان بقتل رسید و در این زمان رودخانه های بین النهرین طغیان کرده بودند و بدنبال طغیان آنها بیماری طاعون همه جا را فرا گرفته بود و شیرویه نیز بدان بیماری درگذشت. در ظرف چهار سال دوازده تن یکی پس از دیگری بسلطنت ایران رسیدند تا اینکه قدرت بدست یزدگرد جوان افتاد ولی بسیار دیر شده بود زیرا عرب ها چون دزد سومی تادروازه ها رسیده بودند و در چند نبرد که با یزدگرد کردند یزدگرد بمر و گریخت و

۲۶ - سال ۶۱۴ میلادی برابر با هشت سال پیش از هجرت بوده است. مترجم

۲۷ - محل آتشکده گنزک را باستان شناسان در تخت سلیمان یا لیلان واقع در جنوب شرقی دریاچه رضائیه میدانند.

در آنجا بسال ۲۹ هجری (۶۵۱ میلادی) بقتل رسید و پسرش فیروز بدربار چین پناه جست .

از این پس برای مدتی ، مقارن دو قرن ، نام ایران تحت الشعاع نام خلیفه بغداد قرار گرفت و سیرتجدید حیات سیاسی ایران بادشواربهاو کندی بسیار روبرو شد .

از طرفی روش مملکت داری خلفای اموی و عباسی هم با یکدیگر تفاوت کلمی داشت :

در زمان امویان (۴۰ ق = ۶۶۰ م - ۱۳۳ ق = ۷۵۰ م) دستگاه اداری و دولتی کاملاً بدست اعراب بود و بومیان و محلی‌ها در دستگاه راهی نداشتند جز اینکه مجریان و خادمان اعراب میبودند و در دوره عباسیان (که خود نیز از خراسان برخاسته بودند) احساسات ایران دوستی در تمام دستگاههای حکومتی و اداری و در کلیه شؤون زندگی و فرهنگی رسوخ کامل یافت ولی در عین حال اندیشه و تفکر عربی هم در میان ایرانیان طرفدارانی بسیار داشت و این عده چون در راه اعتلای امپراتوری خلفا و عظمت فرمانروائی خلافت گام برمیداشتند و زبان عربی را مانند زبان رسمی و ادبی بکار میبردند همه جا بگری می استقبال میشدند . بسا این حال قدرت دستگاه خلافت برای اداره چنان قلمروی وسیع کافی و قادر نمی بود چنانکه مقارن ایامی که در قسمت مغرب ، سراسر سرزمین افریقای شمالی خود را از زیر سلطه و قیمومت بغداد خارج میساخت در دورترین قسمتهای شرقی هم سه سلسله از حکمرانان قدیم قلمرو خلافت یکی پس از دیگری استقلال و خود مختاری خویش را بدست آوردند :

ظاهریان (۲۰۶ ق = ۸۲۱ م تا ۲۶۰ ق = ۸۷۳ م)

صفاریان (۲۵۳ ق = ۸۶۷ م تا ۲۹۱ ق = ۹۰۳ م)

سامانیان (۲۶۲ ق = ۸۷۵ م تا ۳۸۰ ق = ۹۹۰ م)

و از میان آنها در آن زمان سامانیان حکم روایان حقیقی ایرانی بودند که جلال و شکوه دربار آنها در بخارا و نقش ایشان در توسعه ادبیات فارسی معروف و شناخته بود.

تجزیه قلمرو شرقی خلافت با انتزاع خراسان پایان نیافت بلکه علاوه بر آن، در قسمت غربی ناحیه سامانیان، حکومت مستقل دیگری پدید آمد و در این ناحیه بود که دیلمیان بر سرزمینی واقع در میان منطقه سامانیان و قلمرو خلافت مستولی شده بودند.

= ۶ =

با این توضیحات اکنون می‌توانیم تحولات تاریخ دیلمیان را آنطور که باید بررسی نمائیم.

در بررسی سیر تاریخ این خاندان، تا زمانی سخن رانندیم که علویان بر اثر فشار عباسیان بر سرزمین دیلمیان گریختند. از آن پس تبلیغات تدریجی علویان نتایجی به بار آورد که حصول و تثبیت آن با سلاح و زور هم میسر و مقدور نمی‌بود چنانکه گرویدن دیلمیان بآئین اسلام و بصورت فرقه شیعه زیدی^{۲۸}، یکی از این نتایج بود و علویان نیز که پیشوایان مذهبی شده بودند (امام)، بنوبه خود، در زمره دیلمیان درآمده جانب مردمان محلی را گرفتند.

تا زمانی که دیلمیان در برابر فشار و تحریکاتی که از طرف مسلمانان برای تغییر آیین آنها وارد می‌آمد، پایداری و سرسختی می‌کردند، مسلمانان سرزمین ایشان را منطقه جنگی (دارالجهاد) میدانستند و این وضع به مسلمانان اجازه میداد که با اسیران دیلمی مانند برده و غلام رفتار نمایند ولی بالاخره حسن بن علی الاطروش علوی (۳۰۲ق-۹۱۴م) باین وضع پایان بخشید و مستحکمه چالوس را که برای مقابله با دیلمیان بنا شده بود ویران ساخت^{۲۹}.

۲۸ - استخری، ص ۲۰۵ - مسعودی در مروج الذهب صفحه ۴ لیکن در زمان مسعودی چنانکه در ص ۱۰ کتاب او ذکر شده است کفر و زندق در میان دیلمیان شیوع فراوان داشته است (الحد اکثرهم).

۲۹ - کسروی بخش نخست ص ۳- [کسروی در کتاب خود همه جا نام این شخص را داعی ناصر کبیر و یا حسن بن علی ناصر کبیر نام برده است.] مترجم

علویان برای حمایت از حقوقی که دیلمیان در مراتع و علف چرهای عمومی میداشتند و حکمرانان طاهری میخواستند بتصرف خود درآوردند، نخست با خاندان های امرای محلی مثل خاندان جستانیان، متحد شدند و اغنام و احشام خود را بتمام ولایت های ساحلی دریای مازندران بردند و همچنین دیلمیان را با اندیشه توسعه طلبی آشنا و آموخته نموده ایشان را به قدرت نیروی خود واقف ساختند و بعدها، در حدود سال ۳۰۲ ق (۹۱۴ میلادی) علویان، در حالی که بجنبش خود جنبه آزادی طلبی میدادند، اهالی را بدشمنی باجستانیان نیز شورانیدند و قدرت را خود بدست آوردند. بنا بر گفته طبری ۳۰: مردمان هر گز حکومتی درست تر و عادلتر از حکومت حسن الاطروش ندیده بودند.

سید احمد کسروی در تحقیقات نفیس خود توانسته است وجود شش تن از امرای خاندان جستانی را که در میان سالهای ۱۸۹ قمری (۸۰۴ م) و ۳۱۵ قمری (۹۲۷ میلادی) زندگی می کردند روشن و ترسیم کند.^{۳۱} مرکز آنها در رودبار بر کنارسفیدرود و پابین دست منجیل بوده است. ولی این ابهام باقی می ماند که آیا قلعه و مستحکمه یی که هنوز ویرانه های آن در میان رود خانه سفیدرود باقیست ارتباطی باجستانیان نداشته است؛^{۳۲} زیرا احتمالاً بازماندگان غیر معروف این خاندان تا اوائل قرن پنجم هجری (قرن یازدهم میلادی) هم اندک اقتدار و حکمرانی داشته اند ولی در سده های بعد است که عناصر دیگر و تازه ای روی کار می آیند.^{۳۳}

۳۰ - جلد سوم صفحه ۲۲۹۲.

۳۱ - شهریاران گمنام بخش نخست ص ۲۳ تا ص ۳۷.

۳۲ - مقدسی در اواخر سده چهارم هجری (اواخر سده دهم میلادی) روان را

بجای رودبار مرکز دیلمیان دانسته است. به پاوردقی ۷ هم نگاه کنید

۳۳ - راجع به جستانیان که تیره یی از دیلمیانند به کتاب کسروی بخش نخست از صفحه

۲۳ تا ۳۷ رجوع شود. مترجم

- ۷ -

در همان زمان که جستانیان حکمروائی داشته اند، خاندان کنگری یا مظفریان هم که از خویشاوندان سببی جستانیان می بودند، درשמیران، واقع بر ساحل سفیدرود بالادست منجیل روی کار آمدند و دامنه قدرت خود را تا آذربایجان و حتی تاما و راعه نقاز نیز گستر دند^{۳۴} ولی بهر حال تلاش اصلی دیلمیان بسوی جنوب و بجانب شهر بزرگ و معروف ری (رگس) متوجه بوده که ویرانه های آن در هفت و هشت کیلومتری تهران واقع است.

بسیاری از بزرگان و روسای دیلمی را می شناسیم که در خدمت علویان و پایبای آنها برای فتح ایران غربی و جنوبی جنگیده اند و از آن میان، پیش از همه لیلی بن نعمان^{۳۵} دیلمی را باید نام برد که در حدود سال ۳۰۸ هجری (۹۲۰ میلادی) از نیشابور بخراسان تاخت ولی سال بعد، سامانیان او را کشته و سرش را به بغداد فرستادند.

پس از او، بر اثر پشتکار و کوشش علویان، **ماکان بن کاسمی**^{۳۶} روی کار آمد که شهری را تصرف کرد ولی بخاطر ورود بخدمت سامانیان، ناگزیر شد

۳۴ - مطلبی که یاقوت (در معجم البلدان) تحت عنوان سمیران نوشته است موجب این تصور خواهد شد که کنگریان، رویان مرکز استاندار (؟) را از تصرف استانبه در آوردند و حال آنکه پادشاهان قدیم جستانی قلمرو خود را به ال لایچی (لاهیجان) محدود کرده بودند. به بخش ۱ ص ۱۳۳ کسروی هم رجوع شود.

۳۵ - چنین بنظر میرسد که لیلی از سلسله قدیم است، تاریخ گزیده ص ۴۱۴ و طبری که در شرح وقایع سال ۲۱۶ قمری (۸۳۱ میلادی) از شخصی بنام «ابولیلی پادشاه دیلم نام» می برد این اسم ممکن است بطور موردی در خانواده آنها اختیار شده باشد. چنانکه دهکده ای هم بنام لیل در جنوب لاهیجان موجود است.

۳۶ - خاندان ماکامی از ناحیه اشکور (واقع در رانیکوه) هستند و اینکه نام یکی از سران دیلمی اشکورج یا اشکورجیج بوده نیز قرینه یی بر این نظر است و اشکورجیج بنا بر آنچه در کتاب اقول خلافت عباسیان (ج ۲ ص ۸۴) نوشته شده بمعنی « تولد یافته در اشکور » است (؟)

دست از ری بردارد و بالاخره در شورشی که علیه مخدومان جدید او برپا شد و او نیز در آن شورش شرکت داشت از میان رفت (۳۲۹ هجری مطابق با ۹۴۱ م) جانشین ماکان، در ری، اسفار بن شیرویه شد که اهل دریجان و از قبیله ورداد آوندان^{۳۷} بود و او نیز کمی بعد بدست مرداویج بن زیاد بقتل رسید مرداویج که بنیان گذار سلسله مهم زیاریان یا آل زیار است، نخست ری، اصفهان و اهواز را تصرف کرد و در آخر، فرمان نزدیک استرآباد را برای مقرر خود برگزید و در آنجا است که هنوز مقبره قابوس زیاری معروف به گنبد قابوس باقیست.

زیاریان که از قبیله ارغیش هستند، در اصل از گیلان و از اطرافیان گیلها بوده اند و بالنتیجه آنها را نمی توان از دیلمیان اصلی بشمار آورد مگر آنکه این نام را تعمیم دهیم. زیرا گیلها خود نیز از بستگان دیلمیان بوده اند نه از اصل آنها^{۳۸} و با این وصف خاندان زیاری (۴۳۴ ق تا ۴۹۲ ق) نخستین سلسله ایرانیست که با وضعی ثابت، در مغرب قلمرو سامانیان حکمرانی داشته است.

تسلسل رؤسا و امرای این خاندان با نامهای عجیبشان، که از بعد از سال ۳۰۸ هجری (۹۲۰ میلادی) در میدان سیاست ایران ظاهر شده اند شایان توجه بسیار است زیرا این خاندان نیروی خویش را در محیط بسیار کوچک دیلمیان بدست آورد و در پایان هم با پیش آمدن واقعه مهمتری یعنی پیدایش آل بویه که خود از دیلمیان می بودند پایان پذیرفت.

بقیه دارد

۳۷ - حمزه اصفهانی چاپ گوتواله صفحات ۲۴۱ - ۲۴۲ و بمقیده مسمودی مروج المذهب ج نهم صفحه ۱۸ اسفار مسلمان نبود : « و کان لایدین بی بملتی اسلام ». در قزوین مؤذنی را که باذان مشغول بود از فراز مناره بزیر افکند (جلد نهم مسمودی ص ۱۰).

۳۸ - بگفته مقدسی، صفحه ۳۵۳